

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسول الله و آله الطیبین الطاهرین.

به هر حال مدتی بی حالی و هنوز هم بی حالی است استصحاب نمی‌خواهد بکنیم تکوینی است دیگر از بس که این آقای حاج سیدعلی زاده اصرار کردند گفتیم حالا یک به قول یکی از دوستان ما یک دهن آوازی هم در این جا بخوانیم، یک بحثی هم انجام بدهیم عرض شد به این که ما در بحث شناخت متن روی مسأله سنت و فریضه و تعابیر سنت و تأثیر بسیار فراوانی که این مطلب دارد و آن تفسیری را که به ذهن مان در ادبیات حقوقی اسلامی راجع به سنت آمده که غالباً سنّ رسول الله، قضی رسول الله این طوری است اما به آن صورت‌های هم که من عرض کردم آن‌ها هم حکم سنت را پیدا می‌کند که اجتهاد است استنباط است یا حتی به قول بعضی‌ها آن‌جا که قبول خبر است، یک کسی یک خبر را قبول می‌کند یکی قبول نمی‌کند این هم این حالت سنت را پیدا می‌کند ارزشش ارزش سنت است و البته عرض کردم اجتهاد در اصطلاح آن‌ها در حکم است فقط این که این خبر را قبول بکند، نه این نه اجتهاد اصطلاحی، لیکن به هر حال قبول خبر و عدم قبول خبر چون مبانی هستی دارد یعنی مبانی حجیت چون دائر مدار حجیت است و مبانی در حجیت کاملاً مختلف است به هر حال یک عنصر حدس هم درش داخل می‌شود بحث خبر صرف و طریق صرف و کاشف صرف مطرح نیست یک مقدار موضوعیت هم پیدا می‌کند خواهی نخواهی با پیدا شدن موضوعیت دیگر مسأله حدس و اجتهاد و استنباط و این‌ها تأثیرگذار می‌شود یعنی در این مسأله هم همان نکاتی را که در باب اجتهاد به طور متعارف گفته می‌شود این جا هم می‌آید، عرض کنم این که خیلی طولانی است اگر بخواهیم وارد این بحث‌ها بشویم که خیلی بحث طولانی در می‌آید که از محل مانحن فیه خارج است یک صحبت دیگری شد که یک مقداری از مباحثی که به متن معروف است یک مقدارش بر می‌گردد به مسأله حکم ولایی و حکم اولی، اصطلاحاً بنده سراپا تقصیر اسمش را گذاشتیم فقه استنباطی و فقه ولایی، فقه استنباطی همین است که به ادله مراجعه کنند حالا طبق مبانی مختلف و حکم را حکمی را که شارع فرموده، در فقه استنباطی دیگر مسأله مصلحت مطرح نیست قدرت اجتهاد مطرح است قدرت به اصطلاح دقت در مطلب، وضوح مبانی آشنایی با مبانی، آن چیزهای که در باب اجتهاد حالا سیزده تا علم است چهارده تا علم است، بیست و پنج تا علم است، آن علوم و معارف معینی که در تحصیلی، در حصول این ملکه اجتهاد تأثیرگذار است اما در حکم ولایی اصولاً این طور نیست در حکم ولایی اساسی‌ترین کارش بحث مصلحت است، و یک حکمی است که مثلاً شخص فقیه حالا یا حاکم یا فقیه البته در دنیای اهل سنت چون برای فقهاء ولایت قائل نبودند مثلاً ابوحنیفه با این که فرض کنیم مثلاً به این که بهش پیشنهاد قضاوت شد و قبول نکرد علی ما یقال و باز هم به حسب مایقال مخالفت با خلیفه با منصور داشت نوشته شده که کان یری السیف در باره ابوحنیفه، دیگر صحت و سقم این حرف‌ها را ما فعلاً خیلی به عهده، این‌ها در تاریخ بغداد آمده و در آن جا هم آمده که ایشان افراد را تشویق می‌کرد به حضور در جبهه جنگ ابراهیم ابن عبدالله محض، ابراهیم برادر بعدی یعنی برادر کوچک‌تری، ظاهراً کوچک‌تر محمد نفس ذکیه است که معروف به ابراهیم قتیل با خمراء با خمراء منطقه‌ای است در بصره آن آقا در مدینه قیام کرد، اشتباه نشود، به همان که در احجار زید هم خودش ریخته شد و کشته شد آن در مدینه بود این برادرش از مدینه فرار کرد آمد در بصره و در بصره مخفی بود و مشغول سازمان‌دهی بود امور را سازماندهی می‌کرد برای قیام و معین هم شد که مثلاً ساعت سه فلان شب باشد لیکن مثلی که

قصه‌شان لو رفته لذا مجبور شد قبل از موعود معین قیام را شروع بکند به خاطر این که دیگر به هر حال قصه لو رفته بود و خود منصور هم تو قصه بود اصلاً منصور شخصاً هم در این جنگ کرد، در با خمراء بنفسه شرکت کرد و ابراهیم تا نزدیک خیمه منصور رسید، یعنی دیگر شاید مثلاً لحظاتی اگر بود که بعض وقت‌ها یک لحظات در تاریخ نقطه عطف است به اصطلاح، شاید ممکن است در یک چند لحظه‌ای اگر جنگ ادامه پیدا می‌کرد کشته می‌شد منصور دیگر حالا اراده الهی این طور بود ابراهیم قتل با خمراء هم می‌گویند ابوحنفیه تأیید می‌کرد به خروج با ابراهیم قتل با خمراء، می‌گویند عرض کردم این در جلد چهاردهم کتاب تاریخ بغداد خیلی حرف‌های به اصطلاح تندی علیه ابوحنفیه دارد جلد پانزده، شانزده هفده دارم حالا پشت سرهم از هجده نوزده همین جور چند جلد احناف جواب می‌دهند چون خود خطیب بغداد حنبلی است، در یک فتره‌ای خیلی شافعی‌ها با حنفی‌ها بد بودند و به طور کی حنبلی‌ها چون حنبلی‌ها اهل حدیث اند و متهم می‌کنند حنفی‌ها را که اهل حدیث نیستند اهل رأی و قیاس و استحسان و این جور مسائل هستند ایشان نوشته و خود حنفی‌ها هم سعی کردند جواب بدهند، که نه مثلاً این قصه این طور است آن یکی طور است الی آخر حالا من کار به جواب اختلاف ندارم، اجمالاً نقل اجمالاً می‌خواهم بگویم این‌ها با این که ولایت را به اصطلاح می‌دانستند خلیفه دارد خلاف اسلام حکم می‌کند مع ذلک معتقد بودند از دائره ولایت خارج نشوید، می‌گویند احمد ابن حنبل می‌بردند روز صد و بیست شلاق می‌زدند، چوب دارد بعضی‌هایش خشبه، و بر می‌گشت به خانه به قول ماها آش و لاش بود دیگر خیلی اوضاعش به هم ریخته بود، بعد می‌فرستادند شاید هم منصور جواسیسش را می‌فرستاد، شاید هم واقعاً افراد عادی که آقا این خلیفه دارد همچو ظلمی به شما می‌کند معتصم اجازه بفرمایید که ما دیگر از طاعت ایشان خارج بشویم ایشان نه، طاعت خلیفه را باید داشته باشید جامعه اسلامی وحدتش به قول امروزی‌ها باید حفظ بشود خلیفه محور است ایشان درست است من را می‌زند من هم حرف‌هایش را قبول ندارم اما در ولایت داخل نمی‌شدند و این دقیقاً به خلاف فقه شیعه است یعنی شیعه اضافه بر این که سنن واقعی رسول الله را از ائمه می‌خواستند و دنبال مسأله‌ای به نام حجیت نبودند به دنبال واقعیت بودند، در مسائل ولایت هم به ائمه بر می‌گشتند حتی اگر ائمه به حسب ظاهر حکومت نداشتند اما این‌ها ائمه را علیهم السلام جزء عقاید شیعیان این بود که ائمه به هر حال ولایت دارند ولایت حق هم مال این‌هاست، هنالک الولایه لله الحق، این ولایت حق الهی خاص اهل بیت است و لذا در این فقه هم جوانب فقه استنباطی مراعات می‌شد هم جواب فقه ولایی، به خلاف اهل سنت اهل سنت فقه ولائی نداشتند بر فرض هم مثلاً یک مسأله را می‌فهمیدند تو همین کتاب ابویوسف هست در بعض جاها می‌گوید بلی علما صحابه این‌ها عقیده‌شان این است می‌گوید باید مثلاً خلیفه عمل، بعض جاها می‌گوید آقا در این مسأله بین بزرگان بین صحابه بین فقهاء دو رأی هست خلیفه هر کدام را خواست بهش عمل کند، این را هم دارد در خود رساله خراجیه ابویوسف این را دارد هر دو رأی را ذکر می‌کند می‌گوید شما هر کدام خواستید یعنی انتخاب رأی را به خلیفه می‌گذاشتند بحث مصلحت اجتماعی بحث احکام ولایی را دارم دار خود خلیفه می‌گرفتند نه دائر مدار فقیه اما شأن ائمه علیهم السلام این نبود، لذا بعد از قرن اواسط قرن دوم که تدریجاً اصول را نوشتند یک مشکل اساسی اصول غیر از حرف‌های که می‌زنند اصولاً ما در اصول اصول فقه استنباطی را نوشتند چون اهل سنت یک استنباطی برای خودش قائل بود، اصول فقه ولایی نوشته نشد الآن مشکلات اصول ما هم یکش همین است اصولاً ما در بخشی از اصول به نام اصولی، لذا بنده سراپا تقصیر در بحث اجتهاد و تقلید دوره اول، این دوره که اصلاً فکر نمی‌کنم اجتهاد و تقلید را بخوانیم هنوز هم نخواندیم در بحث اجتهاد و تقلید در آن‌جا در دوره اول عرض کردیم بحث ولایت فقیه را نزدیک چهار

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۰۲۲/۱۰/۲۹ - ۱۴۰۱/۰۸/۰۷

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۳

جلسه: ۲۴

سال در ذیل اجتهاد و تقلید متعرض شدیم آخرش هم تمام نشد و لش کردیم خسته شدیم و لش کردیم از خستگی زیاد و لش کردیم، من درس آقای خویی رفتم که چاپ شد توی مسند، کتاب الصوم ایشان در بحث صوم به مناسبت حکم حاکم ثبوت هلال شاید یک هفته طول کشید کل ادله روایات فقیه را آوردند و روایت آن را مطرح کردند و قبول کردند که ثابت نیست ولایت فقیه بنده سراپا تقصیر چهار سال گفتیم و بعد هم به جای نرسید دیگر و لش کردیم مسأله بیعت و اینها را متعرض نشدیم البته خب در ضمن این چهار سال بحث زندان و زندانیان بحث منابع مالی بیت المال که چه منابع مالی دارد، درآمد، مصدرش کجاست و مصرفش کجاست؟ رابطه مصرف و مصدر، از این جا صادر می شود از این جا باید مصرف بشود و الی آخره دانه دانه،

س: اصول فقه حکومتی هم گاهی می نویسند الآن اخیراً

ج: بلی چرا اما خب تا این علمی نشود الآن ما مشکل داریم فقه حکومتی در حد این که احکام بنویسیم این باز آسان تر مثل الاحکام السلطانیه اما اگر بخواهیم اصولش را بنویسیم کار مشکلی است،

س: این حاج آقای اسلامی که می آمد خدمت تان هم تو این گفتگوها ایشان یک اصول فقه حکومتی به نظرم دارد فکر کنم،

ج: من هم صحبت کردم نمی دانم حالا از کجا گرفته،

س:

۲: ۱۰

گفتگو

ج: بلی گفتگو، غرض ما الآن یک اصول فقه ولایی هم می خواهیم و روایات را هم در فقه ولایی یعنی تأثیرگذار است در متن تأثیرگذار است، و این را هم باز یک عرض عریضی دارد حالا من فقط چند مثال می زنم می خواهیم از این هم یواش یواش رد بشویم برویم یک کمی خودمان هم خسته شدیم یواش یواش یک استراحت مایی بکنیم حالا بعد اگر خدا توفیقی داد عرض کنم که یکش همان مثالی، علی ای حال ک مسأله ای مورد اولش همین قسمت ذکات بود که روایتش را خواندیم چون در روایات معتنا به و زیادی دارد: ان الله انزل الذکات یا فرض الذکات و سنّها رسول الله فی تسعة اشیاء و عفی عما سوی ذلک، این عفی عما سوی ذلک این جزو فقه استنباطی است یعنی این در این، غیر از، بلی آقا

س: ولایی است استنباطی؟

ج: نه این استنباطی است، عفی یعنی رسول الله گفت، اصطلاحاً لذا هم بعضی الآن بهش منطقه الفراغ می گویند مثلاً، عفو کرد آن وقت روایت دارد که امیرالمؤمنین جعل ذکات الخیر مثلاً برای خیل

۳۹: ۱۲

دو دینار برای خیل عادی اسب عادی یک دینار حالا نوشتند عتیق باشد فلان باشد دو دینار و یک دینار این خیل فقه ولایی است این حکم ولایی است علمای ما بین این دو تا را مقایسه کردند عفی عم سوی ذلک به این که امیرالمؤمنین ذکات قرار داد و گفتند این، حضرت فرمودند مثلاً ذکاتش این است از آن ور هم عفی رسول الله پس حمل بر استحباب بکنیم، آن نکته حمل بر استحباب جمع بین دو روایت است لیکن طبق تصویری که ما الآن ارائه دادیم جای استحباب ندارد این حکم ولایی است آن حکم اولی است ربطی به هم ندارد اساساً رسول الله در خیل ذکاتی قرار ندادند امیرالمؤمنین در این منطقه الفراغ ایشان آمدند گفتند که ذکات

برای این اسب این طور است و این ذکات اگر ما هم زمان ایشان بودیم یا الآن حاکم بخواهد قرار بدهد حاکمی که حکومت واجب می شود مستحب نمی شود اصلاً دو سنخ اند دو سنخ حکم اند،

س:

۱۳:۳۹

ج: این دو سنخ،

س:

۱۳:۴۱

چون شرائط ذکات و این ها را فرمودید

ج: و لذا شرائط ذکات ندارد عفو ندارد، نسبت ندارد، چون نسبت ذکات دو و نیم درصد است الا در مواردی داریم یک درصد یک و هفتاد و پنج صدم درصد و در خصوص کشاورزی پنج درصد و بیشترین حد ده درصد دیگر ما بیشتر از این نداریم و، س: این جا مصداقش ما را ه الحاکم است دیگر

ج: بلی این جا اصلاً دو دینار است اصلاً ندارد که حالا دو دینار نسبت به اسب یک درصد است دو درصد است اسبش چه قدر می ارزد فقط نوشته اسب اصیل این قدر یعنی هیچ نسبتی که در باب ذکات است که دو و نیم درصد باشد آن نسبت هم مراعات نشده دقت می فرماید آن نسبت هم به هیچ وجه مراعات و لذا اصولاً این دوتا را نباید باهم مقایسه کنیم اصولاً یکی اشتباهات کار این است یعنی این، این ها آمدند با آن حتی خود عرض کردم آن دفعه در رساله شافعی ایشان این، ایشان هم دارد عفی رسول الله عما سوی ذلک بعد ایشان می گوید پس بنابراین تخصیص می زند آیه را یعنی آیه اتوا الذکات، آیه خذ من اموالهم تخصیص می زند به نوه چیز، یک جای دیگر هم دارد در همین الرساله که تعبیر روایت ماست که ان الله فرض الذکات و سنّها رسول الله فی تسعة اشياء جناب آقای ظاهراً دیگر و العلم عندالله شافعی ملتفت نشده اگر تخصیص گفتیم یعنی این کار رسول الله بیان مراد جدی از آیه هست تخصیص یعنی این، اتوا الذکات یعنی خصوص نه چیز، اگر تخصیص نگفتیم نه این یک حکمی است که پیغمبر رو مقام ولایتی که داشتند سنتی که داشتند در نه چیز قرار دادند در بقیه ساکت شدند حاکم بعدی می تواند در بقیه جعل ذکات بکند آنی که به عنوان ذکات رسول الله هست، البته ما عرض کردیم برای این که حفظ حدود بشود از آن تعبیر به ذکات نشود مالیات مثلاً الآن عرب ها چون یک آقایی دیدم کتابی در عربی نوشته نوشته مالیات مالیات، عرب ها مالیات را ضریبه می گویند ضرائب مالیات یعنی مالیات، عربی مالیات را مالیات می فهمی نه مالیاتی که ما الآن می گوییم این مالیات ما را نمی فهمد دیدند لفظ عربی است خیال کرده ما هم بگوییم مالیات یعنی

س: ضرائب مالیات است

۱۶:۳

ج: خب خیال می کند عربی شد دیگر حالا، علی ای حال ضرائب را عرب ها به اصطلاح به عنوان مالیات و این حتی به ذهن من می آید من اول خیال می کردم چون ما قبل از شافعی تا آن جای که من می دانم تعبیر تخصیص نبود البته تعبیر تخصیص ایشان جا افتاد الی یومنا هذا در حوزه های ما ما هم سابقاً یک صحبتی کردیم که در خیلی مواردش معلوم نیست تخصیص باشد اصلاً جمع

بین حکم باشد کذا باشد الی آخره مثل این لعمره رجب فضلاً آنجا متعرض شدیم تخصیصی را که آقایون قائل شدند ما اصطلاحاً قبول نکردیم این حرف‌های که الآن این آقایون می‌زنند،

س: این شبیه حکومت است دیگر

ج: خیلی جاها شبیه حکومت است خیلی جاهایش هم اصلاً به نوبت به حکومت هم نمی‌رسد نکته دیگر دارد مثلاً در همین اجتماع امر و نهی تخصیص نیست این طور نیست که اقموا الصلاة تخصیص می‌خورد با لاتغصب، اینجا را ما اسمش را گذاشتیم فضای قانونی اصلاً بحث تخصیص چون تخصیص و حکومت و ورود را مجموعش را اسمش گذاشتیم ادبیات قانونی، متعارف بین علمای اصول در این جور موارد ادبیات قانونی خصوص تخصیص است اصول متأخر شیعه شروع کرد بحث حکومت و ورود را پیش کشید و توسعه دادند از تخصیص خارج شدند ما عرض کردیم تمام این سه تا بر می‌گردد به ادبیات قانونی نکته نکته ادبی است نکته لفظی است لفظ را حساب می‌کند نکته لفظی، لیکن این مثل همان روایت که فرمود الی لمیرید العمره فی رجب بعد فرمود فان لعمره رجب فضلاً یا فضله، این که فضلاً تخصیص نیست این، این دارد می‌گوید ما دوتا حکم را باهم بررسی کردیم یکی این که احرام قبل المیقات نمی‌شود این که عمره رجب خیلی فضیلت دارد اگر جمع بکنیم نتیجه‌اش این می‌شود بگوییم عمره ماه رجب را انجام بدهد ولو به انعقاد احرام در ماه رجب لیکن عمل را در ماه شعبان انجام بدهد ولو قبل از میقات، قبل از میقات احرام بنده، آن وقت برود در ماه شعبان عمل را انجام بدهد این فضل عمره است چون احرام عمل اول است نسک اول مال حج عمره است، پس بنابراین من این مطلب را سابقاً هم عرض کردم آن وقت اسم این را ما این جور گذاشتیم گفتیم در حقیقت ما این کار را می‌کنیم، یک ادبیات قانونی که همین تخصیص و حکومت و ورود است دو تفسیر قانون و فهم قانون اصلاً خود فهم قانون یک جوری است که اقتضاء می‌کند بر آن یکی مقدم بشود این خود فهم قانون است مثلی این که مرحوم،

س: جمع عرفی می‌شود

ج: بلی این اصلاً ربطی به روح قانون دارد اصلاً قانون این است مثلی این که جای فریضه با سنت باشد اینجا دیگر نمی‌خواهد ما ادبیات قانونی مراعات بکنیم، طبیعت آن طبیعت این مطلب این صورت است و بعض جاها هم فرض کنید همین مثالی که زدیم آقای خویی می‌گوید نسبت بین اوفوا بالعقود با مثلاً فانه عاصم و من یکتما فانه عاصم قبله، ایشان می‌گوید نسبتی نیست نه تخصیص دارد نه حکومت دارد این تصویر مثلاً صاحب جواهر می‌گوید هر جا که یک عملی واجب شد واجب بودن یک عمل یعنی مجانی انجام بدهد، اگر اداء شهادت واجب شد شما نمی‌توانید برای اداء شهادت پول بگیرید باوفوا بالعقود بگویید ما قرار داد بستیم می‌روم شهادت می‌دهم همچو پولی می‌گیرم این از این راه، این معنایش این است که قانون را معنی کرده یا معنایش این است که این سنت آن فریضه است، یا معنایش مقایسه دوتا سنت با همدیگر آنچه که بر می‌گردد به قانون این تخصیص نیست حکومت هم نیست این اسمش بررسی خود قانون است ما اضافه کردیم.

سومین چیزی را که ما اضافه کردیم فضای قانونی است یعنی در حقیقت شد ادبیات قانونی، تفسیر قانون و حقیقت قانون و یکی هم فضای قانونی چون معتقد هستیم قانون یکی از خصایصش این است یعنی یکی از اساس کارهای تفاوت مابین این که ما خطابات شرعی را از قبیل هم اوامر مولا و عبد بدانیم، رابطه مولی و عبد بدانیم یا رابطه قانونی بدانیم روح قانون حاکم باشد در رابطه عبد و مولا عبد حق ندارد به مولایش چیزی بگوید، مولا هر چه گفت بگوید مثلاً شما امروز الآن به من گفتم این کار را

.....

بکن، دو ساعت قبل این جور گفתי این ها دوتا باهم نمی خورد، می گوید به تو مربوط نیست همانی که گفتم انجام بده، تو چه کار داری بهم می خورد نمی خورد، اصلاً در چون عبداً مملوگاً لایقدر علی شیء، چون اساس کار این است که در مسأله عبد عبد حتی پوست و گشتش ملک مولاست آن مشکل می کند کار را در قانون ما همچو چیزی نداریم اصلاً این اساس اولیه اش اصلاً در مقابل قانون پوست و گوشت را مال قانون نیست مالک کسی ندارد در قانون، کسی آن جا مالک ندارد که بیاید بگوید من مالک هستم، اما در عبد این طور است پوست و گوشتش ملک مولاست الی آخره، اما در آن وقت یکی از نکاتی که در قانون و لذا هم الآن خیلی روی این کار می کنند و آن تسانخ قانونی است یعنی مواد قانونی باید بهم بخورند و لذا گاه گاهی یک قانون حتی قانون اساسی که جعل می کنند بعد در مقام اجرایش یک ماده با یک ماده اش نمی خورد دادگاه قانون اساسی تشکیل می دهند مجلس مؤسسان یک راه های خاص خودش که این دوتا بهم نخورد یک کارش باید بکنند، یعنی اصل اولی این گرفتند که در قانون باید یک تسانخ سنخیت ارتباط یک ارتباط این نه ربط به ادبیات قانون دارد نه ربطی به حقیقت قانون دارد یک فضایی است و این فضا خودش جعلی نیست با این که امر اعتباری است قانون این فضا جعلی نیست طبیعت قانون این طوری است که باید این ها باهم به طور اتوماتیک ارتباط باشد، و لذا تو مسأله اجتماع امر و نهی هم ما از همین راه وارد شدیم اصولاً اگر شارع قانون آمد یک چیزی را واجب کرد و قانون آمد یک چیزی را حرام کرد این یک طبیعتی است در قانون آن حرام اطلاق دارد شامل موارد واجب می شود اما واجب اطلاق ندارد شامل موارد حرام بشود یعنی اگر چیزی را شارع گفت شما انجام بدهید، رسید به آن جای که خود شارع گفته انجام ندهید دیگر نمی گیرد مشکل دارد اما نهی مثل گفت لاتغصب این می گیرد حتی می گوید مثلاً نماز بخوان، چون لاتغصب مثلاً راه نرو بازی نکن، نخواب غذا نخور در زمین غصب، این ها هست دیگر ممکن است بگوید نماز هم بخوان مشکل ندارد بلکه ظاهرش همین طور است اما اگر گفت نماز بخوان نماز بخوان فرض کن گفت تو مسجد بخوان تو خیابان بخوان تو خانه خودت بخوان پشت بام بخوان بخوان نماز بخوان این دیگر نمی آید بگوید آن چیزی را که من خودم قانون گفتم نکن آن را هم شامل بشود من خودم گفتم در جای غصبی نباش دقت کردید، این بحث اصلاً که شما الآن تنبه پیدا فرمودید اصلاً کلاً با طرح هایی که در بحث اجتماع امر و نهی دارند فرق می کند این را ما اسمش را و در حقیقت مرحوم سیدمرتضی و عده ای از قدماء و بعد هم اصلاً بحث اجتماع امر و نهی و نهی در عبادت را یکی گرفتند، نهی در عبادت مثلاً بگوید صل و لاتصل فی مثلاً فی ما یؤکل لحمه، صل و لاتصل فی النجس این نهی در عبادت است صل و لاتغصب بحث اجتماع امر و نهی آن ها گفتند صل و لاتغصب بالاخره بهم که می خورد مثل صل و لاتصل فی النجس با بیان ما روشن شد صل و لاتصل فی النجس نهی در عبادت هست لیکن به ادبیات قانونی، چون خودش می گوید صل لاتصل فی النجس این ادبیات قانونی اما صل و لاتغصب بهم می خورد لیکن به روح قانون مقام ادبیات نیست این دوتا را خلط کردند عده ای آمدند گفتند نه، این دوتا مثل هم اند لیکن مشهور اصولین قدیماً و حدیثاً دوتا گرفتند و فرق هم گذاشتند طبق این تصور فرق هم نمی کند در هردو باطل است نماز چه بگوید صل و لاتصل فی النجس چه بگوید صل و لاتغصب بازهم نماز باطل است،

س: این می گوید باطل است یا فقط معصیت کرده

ج: نه باطل است

س: می گوید معصیت کرده ولی باطل هم هست

ج: چون امر نمی آید

س: امر نمی آید

ج: یعنی به اصطلاح صلات بودنش بطلانش به این جهت است، عنوان صلات بودن دیگر صدق نمی کند مشکل اساسش این است
خب پس بنابراین یک مسأله ما الآن عرض کردیم آن بود آن وقت نکته اساسی که الآن در این جا می خواهم خیلی رویش تأکید
بکنم که کمتر در احکام ولائی مورد توجه قرار گرفته این است که این مثل عفی عما سوی ذلک و جعل امیرالمؤمنین ذکات در
خیل این از قبیل احکام کلی است یک سنخ دیگری هست در بحث ولایت حکم فردی است حکم ولایی مثلاً امام می داند این
فرض کنید این شخصی که با ایشان هست خیلی آدم خوبی است چنین و چنان می گوید من بر تو واجب کردم نماز شب بخوان،
ببینید حکم ولائی می آید یک عمل مستحب را نه روی عمومی، روی شخص، آن وقت آیا این مقام یعنی ولایت بر امور شخصی
برای ائمه حتی برای فقهاء هم ثابت است فضلاً عن الائمة آن وقت مثال های بارزش حالا کتاب نکاح را بیاورید یک روایاتی هست
که حضرت صادق، حضرت موسی ابن جعفر به علی ابن یقظین می گویند تو متعه نکن، تو احتیاج نداری چرا متعه می کنی؟ تو
احتیاج، خداوند برای تو امکانات قرار داده کنیز بگیری چه داعی داری متعه بکنی؟ تو احتیاجی نداری علمای ما مثل صاحب
وسائل که تصادفاً اخباری هم هست، اصلاً ایشان عنوان باب داده که

س: امر دارد

ج: نه استحباب ندارد متعه با استغناء اگر کسی احتیاج نداشت دیگر متعه برای او احتیاج این روایت را آورده که حضرت،

س: روایت بخوانم

ج: بخوانید

س: روایت کافی جلد ۵ باب انه یجب ان یکف عنها من کان مستغنیاً،

ج: بین خود

س: یجب

ج: ببینید خود کافی هم این است

س: بلی کافی بوده حاج آقا

ج: آخر وسائل خیلی وقت ها عنوانش را از، ببینید حتی خود صاحب وسائل خیلی عناوینش را از کافی گرفته گاهی اوقات حتی
در کافی موضوع آمده صاحب وسائل حکم هم بهش اضافه کرده گاهی هم مثل همین، البته بیشتر در کافی موضوع
س: یعنی یجب این جوری تو کافی نادر است که

ج: بلی کافی نادر است، ایشان از این مطلب فهمیده یجب، خب آیا این در می آید یا نه؟ ببینید این نکته این است، بفرمایید بخوانید
س: علی ابن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن علی ابن یقظین، قال سئلت ابا الحسن موسی علیه السلام عن المتعة فقال و ما
انت و ذاک فقد اغناک الله عنها قلت انما اردت ان اعلمها فقال هی فی کتاب علی فقلت نزیدها و تزاد فقال و هل یطیب الا ذالک
ج: زمانش را زیاد می کنیم یا آن بیشتر می گیریم زیادی، دیگر روایت دیگر ندارد

س: بلی بلی

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۰۲۲/۱۰/۲۹ - ۱۴۰۱/۰۸/۰۷

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۸

جلسه: ۲۴

ج: یک روایت دارد انی احرم علیکما ما دمتما فی المدینه دو نفر از کوفه آمده بودند حضرت فرمودند من برای شما حرام می‌کنم متعه، ما دمتما فی المدینه بفرمایید،

س: چهارتا روایت تو این باب در کافی هست

ج: بفرمایید

س: روایت مادمتما این جا نیست این

۳۸: ۲۷

ج: بلی

س: علی ابن ابراهیم عن المختار ابن محمد المختار، محمد ابن الحسن عن عبدالله ابن الحسن العلوی جمیعاً عن الفتح ابن یزید قال

ج: این عبدالله ابن الحسن العلوی خیال می‌کردم روایت ازش ندارد از طریق جدش این همین نوه علی ابن جعفر است، عبدالله ابن الحسن، آن مختار محل کلام است اما ایشان محمد ابن الحسن که اول سند است چون دوتا سند است این، این احتمالاً یک محمد ابن، این‌های که نوشتند محمد ابن حسنی است که در قم بوده غیر از صفار است محمد ابن حسن قمی و لیس بصفار، حالا یک شرحی دارد بحث رجالی دارد چون در کشی هم اسم این آمده یک شرحی دارد که حالا فعلاً باشد عبدالله ابن حسن هم توثیق ندارد بفرمایید،

س: بلی عن الفتح ابن یزید قال

ج: فتح ابن یزید جرجانی بلی

س: می‌گوید سئلت ابوالحسن علیه السلام عن المتعه فقال هی حلال مباح مطلق لمن لم یغنیه الله فی التزویج فلیستعفف فی المتعه فان استغنی عنها بالتزویج فهی مباح له اذا غاب عنه، روایت سوم عدّه من اصحابنا عن سهل ابن زیاد عن محمد ابن الحسن ابن شمعون قال کتب ابوالحسن علیه السلام الی بعض موالیه لا

۲۹: ۰

علی المتعه انما علیکم اقامه السنه فلا تشتغلوا بها عن فروشکم و حرائرکم فیکفرون و یتبرئن و یدعین علی الامر بذلک و یلعنون بها، س: به‌شان

۱۹: ۲۹

س: علی ابن محمد عن صالح ابن ابی حماد عن ابن سنان عن المفضل ابن عمر

ج: علی ابن محمد بین دو نفر است یکی هم این ماجیدوی پسر یکی هم احتمالاً دائی ایشان باشد علی ابن معروف بعلان کلینی بفرمایید

س: عن الصالح ابن ابی حماد

ج: صالح ابن ابی حماد نوشته آن به نظرم فضل است می‌گوید کان رجلاً احمق، مثل همان سهل ابن، هردو هم رازی هستند ایشان هم رازی است آن هم رازی است هردو رازی هستند

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۹/۱۰/۲۰۲۲ - ۰۷/۰۸/۱۴۰۱

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۹

جلسه: ۲۴

س: عن ابن سنان عن المفضل ابن عمر

ج: دیگر خیلی وضع سند خراب است ابن سنان که ابن سنان محمد است و مفضل هم که تقریباً معظم خط غلو اند خط غلو اند، س: سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول في المتعه دعوها ما يستحي احدكم ان يري في موضع العوره فيحمل ذلك على صالح اخوانه و اصحابه

ج: موضع العوره زنهای که مثلاً لا ابالی اند مثلاً مثل یک جایی معین داشتند دیده بشود خب بحث سر این است که آیا این روایات همین طور که اینها استفاده مرحوم صاحب وسائل هم دارد، البته این روایت اخیری که اینها سه تایی اخیر وضعش به لحاظ سندی مشکل دارد روشن نیست آن روایت اول مال علی ابن یقطين آن واضح است،

س: عبارت عنوان

۳۸: ۳۰

که فرمودید تو همین چاپ اسلامیه خورده باب کراهه المتعه مع

ج: در وسائل است این،

س: بلی وسائل کراهت آورده، مع الغنی عنها و

۴۸: ۳۰

ما شئعه او فساد النساء

ج: این را به اصطلاح آن شئعه را هم به نظرم انی احرم لکما آنجا آورده ایشان انی احرم لکما ما دمتما، انی احرم علیکما ما دمتما فی المدینه

س: بلی این روایت هم هست که و عنهم عن سهل عن علی ابن، این از وسائل دارم می خوانم، عن علی ابن، مال کافی است اما چطور؟

ج: چون جای دیگر آورده بلی

س: بعدتر بوده چهار صفحه بعدتر بوده می خواهید بروم ببینم چه بابی بوده

ج: نه حالا خب می خواهی برو، حالا ببینید اول ما همان روایت علی ابن یقطين که سندش صحیح است و جای بحث ندارد انما الکلام در این جا آیا واقعاً این حکمی را که امام می فرمایند یک حکم ولائی است که برای خصوص علی ابن یقطين باشد یا این یک حکم عام است یا به اصطلاح من فقه استنباطی است این آقایون حکم ولایی به این معنی که این کار خصوص علی ابن یقطين با آن خصوصیتی که دارد این حکم را دارد اما اگر حکم عام باشد فقه استنباطی باشد هرکسی که بی نیاز باشد متعه برای او استحباب ندارد ادله متعه را کراهت، این آیا یک حکم ولائی است یعنی حضرت موسی ابن جعفر سلام الله علیهما تشخیص دادند که برای مثل علی ابن یقطين دقت کنید در شخص علی ابن یقطين این کار را نکند چون مسأله متعه به خاطر تنوع است دیگر علی ابن یقطين خب وزیر بوده در آن روایت دارد که پانصد نفر را در مکه شمردند که می گفتند لبیک عن علی ابن یقطين این قدر ماشاء الله می فرستاده به حج و نرخ هایش را هم نوشتند اقلش پانصد درهم می داده، مثل عبدالرحمن ابن حجاج هم می گرفت ده هزار درهم از پانصد درهم افراد را به حج می فرستاده تا ده هزار درهم،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۹/۱۰/۲۰۲۲ - ۰۷/۰۸/۱۴۰۱

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۰

جلسه: ۲۴

س: یعنی

۳۸: ۳۲

برای خودش

ج: برای خودش، می گفتند حج، حج مستحبی خب یک کسی که این جور امکانات مالی دارد می تواند بهترین کنیزها را تهیه بکند خیلی برایش آسان است امام می فرماید تو چرا می خواهی متعه کنی تنوع می خواهی با کنیز انجام بده، چون الآن تو به عنوان وزیر هارون هستی، این مطلب معروف بشود که تو متعه کردی خب اولاً هارون که اوضاع تو را مخصوصاً در بعضی از روایات عامه درباره عمر دارد که متعتان کانتا که اگر فمن اوتی یا اتیت باحد به این که متعه کردند جلدته، اصلاً حد زنا برایش جاری می کنم این راه هم در بعضی هایش دارد در همه اش ندارد، خب این اولاً بر کنارت که می کند هیچی، ممکن است حد زنا هم به تو جاری بکنند به خاطر کلام عمر هیچی، شیعه چقدر محروم می شوند از این خیراتی که توسط تو به شیعه می رسید اگر این باشد می شود حکم ولایی شخص چقدر در استنباط فرق کرد، الآن بلی آقا؟

س: این روایت آخر باب نوادر متعه هست

ج: خب این نوادر هم هست خود کلینی نوادر قرارش داده،

س: عدة من اصحابنا عن سهل ابن زياد عن علي ابن اسباط و محمد ابن الحسين جميعاً عن الحكم ابن

ج: محمد ابن الحسين عطف است بر علی ابن اسباط

س: بلی عن حکم ابن مسکین عن عمار قال قال ابو عبدالله عليه السلام لی و لسليمان ابن خالد، قد حرمت عليكم متعة من قبلي ما دمتما بالمدينة،

ج: این کاملاً لسان لسان ولایی است

س: ولایی است

ج: ولایی شخصی

س: ولی آن قبلی تعلیم دارد آن را چه کنیم؟

ج: آن ها سند روشنی ندارد

س: نه آن علی ابن یقطين عرض می کنم آن تعلیل دارد

ج: تعلیل دارد که خدا تو را بی نیاز کرده بی نیاز یعنی چه؟ یعنی با کنیز

س: هرکسی پس بی نیاز باشد این جوری است

ج: نه این اثبات نمی شود کرد نمی شود حکم شرعی قرار داد ببینید حکم شرعی یعنی بگوییم چون اطلاعات ادله متعه هست بحث سر این است می توانیم آن اطلاعات را تخصیص بزنیم یا نه؟ دقت کردید آن نکته فنی این است آن اطلاعات که می گوید مثلاً متعه مستحب است کذا و کذا این اطلاعات را می شود به این روایت تقیید بزنیم بگوییم کسی که یا مثلاً چهارتا زن دائم دارد یا فرض کنیم به این که کنیز می تواند داشته باشد یا اصولاً یک جوری است که به یک زن هم مثلاً قانع است مثلاً من باب مثال، این مثلاً برای این دیگر استحباب ندارد، دقت کنید

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۹/۱۰/۲۰۲۲ - ۰۷/۰۸/۱۴۰۱

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۱

جلسه: ۲۴

س: این تحلیل دارد این روایت

س: روایت علی ابن یقطین را بخواند

س: بعدش این هم تحلیل دارد آخر، روایت سلیمان ابن خالد هم می گوید

ج: بخوانید

س: قدر حرمت علیکما المتعه من قبلی، مادمتما بالمدينه لانهما

ج: ببینید

س: خیلی قرینه بزرگی دارد من قبلی دارد

ج: بعد هم مادمتما بالمدينه

س: لانکما تكثران الدخول علی فاخاف ان تؤخذ فیقال

ج: روشن است واضح است دیگر

س: مصلحت است

ج: واضح است

س: آن دیگر مصلحت است

ج: نه بعد هم تكثران الدخول علی شما زیاد این جا می آید بعد شما را می شناسند بعد می گویند این جعفر ابن محمد ترویج متعه

دارد می کند،

س: هولاء اصحاب جعفر

ج: هولاء، واضح است کاملاً واضح است اما آقایان این را گرفتند این حکم ولایی را گرفتند حکم دائمی و تخصیص زدند ادله

متعه را، مشکل این است این ما برای اولین بار می گویم حتی صاحب وسائل عنوان باب قرار داده همین روایت را هم دارد ایشان،

س: حکم ولایی حکومتی را اصلاً باور نداشته درست است؟

ج: شاید در شخصی باور نمی کردند دقت می کنید آیا این جمعش با آن روایات استحباب متعه تخصیص است صحبت سر این

است به نظر ما آن ادله اولیه است به اصطلاح ما فقه استنباطی است اصلاً فقه استنباطی با فقه ولایی دو عالم اند در یک رتبه

نیست روشن شد، آن وقت این خیلی مهم است الآن صاحب وسائل می گوید باب کراهت چرا؟ ایشان از این روایت حکم اولی

فهمیده همان باب کراهت را بخوانید ایشان همین روایت را در باب کراهت آورده آنی که الآن مطرح است این است نمی دانم

روشن شد آیا این دوتا روایت در یک مورد اند آن روایتی که می گوید استحباب متعه و تأکید این روایتی که می گوید که اگر

شناعت بود به قول ایشان این کار را نکنید بلکه حضرت انی حرمت علیکما اصلاً تعبیرش حرمت علیکما، شما حق ندارید این کار

را بکنید چون این موجب بی چارگی برای من می شود مشکل برای من درست می کند شما می آید در مدینه می آید خود سلیمان

ابن خالد اقطع است خودش زیدی بود بعد اثنی عشری شد و خود زیدیه هم با متعه بد اند حالا مشکل کار بلی به شدت بد

هستند، چون زیدیه نقل می کنند که در همین مسند زید دارد عن علی و رسول الله حرم المتعه عام خیبر،

س: عجب

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۹/۱۰/۲۰۲۲ - ۰۷/۰۸/۱۴۰۱

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۲

جلسه: ۲۴

ج: بلی زیدیه بد اند خیلی از جاهای که با ما خیلی بد هستند یکش همین متعه است یکی در مسأله متعه خیلی با ما بد هستند یکی در نکاح بدعی، با طلاق بدعی خیلی با ما بد هستند، اصلاً اهانت می کند اگر مایل باشید این کتابش را بیاورید خیلی فحش می دهد این الامام الهادی شان یحیی ابن الحسین خیلی به شیعه تند می شود بد جوری تند می شود حالا گفتند آقا طلاق بدعی باطل است ایشان می گوید نه طلاق طلاق ولو بدعی باشد اگر ولو شرائط نباشد به زنش گفت انت طالق این طالق است دیگر ولو شرائط نباشد در فتوای شیعه باید شرائط باشد در حال حیض باشد نمی شود نمی دانم طهر غیر مواقعه باشد و الا نمی شود شهود می خواهد و الا نمی شود الی آخر، آن ها می گویند درست است این طلاق بدعی است قبول داریم طلاق سنی نیست طلاق بدعت است اما درست است واقع می شود و البته ایشان نسبت داده که و لا اعلم فی هذا خلافاً عن احد الا هذه الفرقة الشاذة النادرة الشرذمة قليلة فحش می دهد اهانت خیلی اهانت می کند بدجور اهانت می کند،

س: تحت تأثیر فقه اهل سنت بودند این جوری گفتند علتش چه است که این قدر، این ها قاعده اش کلامیه و

۳۸: ۳۸

کلامی به ما خیلی نزدیک تر اند چرا تو فقه؟

ج: نه کلامی شان که مسأله امامت

س: یعنی از نظر وصایت

ج: وصایت امیرالمؤمنین قبول دارند اما احد من الله را قبول ندارند نه امام عهد اصلاً مطلب در الامامة عهد من الله را حالا یک روایت است متأسفانه در روضه کافی است، همان سند هم خیلی روشن نیست قلت ان لی جارین احدهما زیدی و الآخر ناصبی، قال الزیدی اسبعهما، نه این را نشنیدید تا حالا عجیب است قال اسبعهما لان الناصبی نصب لکم و زیدی نصب لی، با من دشمن است ناصبی با شما دشمن است خب چون زیدی ها می گویند این امام نیست من عندالله ادعا می کنند من امام هستم این امام نیست اشکال زیدی ها این بود که جعفر ابن محمد امام نیست چون قیام به سیف نکرده، نشنیدید این روایت را می خواهید درش بیاورید ان لی جارین احدهما ناصبی و الآخر توی روضه کافی البته آورده خوب دقت کنید، الآن که نمی توانم بخوانم روایت

۳۵: ۳۹

الآن که قابل خواندن نیست همین الآن که شما شنیدید ظاهراً تعجب فرمودید گفت ان لی جارین تعبیر جارین دارد عن ابی الحسن علیه السلام مال موسی ابن جعفر است سلام الله علیه

س: کافی جلد هشت صفحه ۲۳۵ الحسین ابن محمد الاشعری

ج: ایشان که از اجلاست

س: عن

ج: غالباً از معلی نقل می کند

س: عن علی ابن محمد ابن سعید

ج: این علی ابن محمد ابن سعید مال قوزوان قم است حدود آخرهای باجک می شود

س: عن محمد ابن سالم ابن ابی سلمه

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۹/۱۰/۲۰۲۲ - ۰۷/۰۸/۱۴۰۱

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۳

جلسه: ۲۴

ج: این محل کلام است تضعیفی شده بلی

س: عن محمد ابن سعید قوزوان که فرمودید

ج: همان قوزوان یا قزدان، خب بلی

س: قال حدثني عبدالله ابن مغیره قال قلت لابی الحسن

ج: سند یک کمی روشن نیست بد نیست اما روشن نیست قلت لابی الحسن علیه السلام

س: ان لی جارین احدهما ناصب و الآخر زیدی، و لابد من معاشرتهما فمن اعاشر فقال هما سیان

س: سیان

ج: بلی مثل هم هستند نه آن که دیگر الزیدی

۴۷: ۴۰

س: من کذب آیه من کتاب الله فقد نبذ الاسلام وراء ظهري، و هو المكذب فی جميع قرآن و

۵۶: ۴۰

و المرسلین قال ثم قال ان هذا نصب لك و هذا الزیدی نصب لنا

ج: اما دارد نه اسبعمها شاید یک متن دیگری است نه این غیر از این است

س: اسبعمها را ندارد

ج: ندارد و این متن سندی این هم خیلی خراب نیست آن یکی سندش خراب تر از این است آنی که من دیدم این سندش بالاخره

عبدالله ابن مغیره آخرش هست دیگر این سندش خیلی ان لی جارین احدهما زیدی و الآخر ناصبی،

س: آخر این نصب لكم مگر ناصبی ها به ائمه توهین نمی کنند

ج: یعنی به، می گوید مثلاً شاید در آن زمان نواصب به خود ائمه چیزی نمی گفتند و اما به شیعه حمله نوک حمله شان به شیعه بود

اما این ها می گفتند این ها امام نیستند و بعدش هم حدیثش به این طولانی نیست خیلی مختصر است ان لی جارین احدهما زیدی

و الآخر ناصبی یا به عکس علی ای برگردیم به حرف خودمان روشن شد الآن خود صاحب حدائق به اصطلاح صاحب وسائل که

اخباری است ایشان حمل کرده گفته روایتی که اطلاق دارد در باب متعه به این تقیید پیدا می کند پس اگر خوف بی آبرویی باشد و

اینها دیگر آن استحباب برداشته می شود شناعة، این روایت دلالت بر آن مطلب، این روایتی که ایشان این جا آوردند آن بحث

این که موجب بدنامی و بی آبرویی آن خودش یک قاعده کلی است دیگر احتیاج به روایت هم ندارد بالاخره یک عملی است که

مستحب است واجب که نیست که، اگر ان الله رخص للمؤمن فی کل شیء چندتا سند دارد صحیح هم هست ان الله رخص للمؤمن

فی کل شیء و لم یرخص له ان یذل نفسه اذلال که درست نیست اما این جا امام می گوید این آبرویی من را می برد مشکل برای من

دارد درست می کند، این باز غیر از این است که مشکل برای خود آن ها بشود یک دفعه مشکل برای شماهاست شما را ممکن است

سلطه بگیرد یک دفعه این مشکل برای من است دارد امام می فرماید مشکل برای من است بعدش هم فرمود مادمتما فی المدینه

مادام در مدینه هستید یعنی اگر در خارج مدینه بودید گرفتند خب شما را می گیرند فرض کنید یک شلاق می زنند ول می کنند اما

اگر مادمتما فی المدینه این برای من مشکل درست می کند لذا من معتقد هستم که در این جور جاها تخصیص زدن این کار درستی

.....

نیست چون این حکم ولایی شخصی است قصه علی، تو این سندها قصه علی ابن یقطین سندش معتبر است و آن دوتا بعضی هایش چرا اطلاق داشت یعنی شامل غیر می شد آن مسأله به اصطلاح احتیاج و استغناء و این ها لیکن چون سندش خیلی قوی نیست فعلاً قبولش مشکل است اما روایت علی ابن یقطین به نظر من یک مورد جزئی است و مورد ولایی است نسبت به علی ابن یقطین می فرماید شما با شخصیتی که دارید، چون یقطین پدرشان از دعوات بزرگ بنی عباس است به احترام بنی عباس به خاندان او احترام می گذاشتند و این را هم خب اگر دستگاه می فهمید که مثلاً یک پسرش یعقوب شیعه شده یک پسرش علی شیعه شده عبید را هم می گویند شیعه بوده این سه تا پسری که ما می شناسیم یعقوب ابن یقطین عبید که جد همین محمد ابن عیسی می شود محمد ابن عیسی ابن عبید این پسر یقطین است و خود علی ابن یقطین که پسر ایشان است خب این ها در یک تقیه شدیدی زندگی می کردند در یک شرائط سختی بعد هم آثاری که وجود ایشان برای شیعه دارد چون وزیر است این طور نیست که این نکته برای هر شیعی باشد حالا یک شیعه هست بی نیاز هم هست استحباب ادله متعه را برای آن برداشتن خیلی مشکل است با این روایت خیلی مشکل است آن روایت دیگر بعضی هایش چرا بد نیست اما چون سند روشنی ندارند احتمالاً

س: این روایت علی ابن یقطین یکبار دیگر متنش را

ج: بخوانید آقا

س: حالا روایت را راجع به آن روح قانون که فرمودید قطع نظر از این روایات اگر جا نیست برای شخص نه برای

۴۶: ۴۴

برای خودش یک مشکلاتی ایجاد می کند، می شود بگویی با توجه به همان روح قانون

ج: آن می خواهی آن بلی آن را بر می دارد

س: نص معصوم نباشد

ج: نباشد احتیاج ندارد موجب اذلال می شود

س: موجب اذلال می شود

ج: بلی آن بحث دیگری است چون اصل مطلب واجب نیست مستحب است جلوش را می گیرد آن که مشکل ندارد که

س: بلی سئلت ابالحسن علیه السلام عن المتعه فقال و ما انت و ذالك

ج: و ما انت ببینید تو چه احتیاج داری، این همه پول داری این همه حج می فرستی شما می توانید با تنوع کنیزی مطلب را حل بکنید دیگر چه احتیاج به متعه دارید

س: قلت انما اردت ان اعلمها فقال هی فی کتاب علی فقلت نزیدها

ج: یعنی ببینید دقت بکنید می گوید این اصلش مستحب است فی کتاب علی وارد شده می خواهم حکمش را بدانم حکمش جایز است امام می فرماید جایز است مستحب است، می توانیم زیاد بکنیم آن هم زیاد بکند حالا یا مدت یا مثلاً خود عدد را امام می فرماید بلی هرچه بخواهید عددی ندارد عدد محدود ندارد

س: امام می گوید امر ارتکازی گرفته وقتی بهش می گوید که و ما انت ذاک این جوری دارد تعبیر دیگر این یک امر ارتکازی است، اصلاً اگر کسی در این

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۹/۱۰/۲۰۲۲ - ۰۷/۰۸/۱۴۰۱

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۵

جلسه: ۲۴

ج: نه این جا امر امام است امر امام است یعنی تو نباید این کار را بکنی چون واقعاً آثار سوء زیادی دارد هم خودش وزیر است هم خودش پسر یقطین است هرکسی که پسر یقطین نیست هم خودش وزیر است هم امکانات مالی دارد و هم دستگیر شیعه است چقدر شیعه‌ها را نجات می‌داد چقدر مشکلات شیعه را حل می‌کرد امام می‌فرماید شما به خاطر یک قصه این کار را نکن شما الآن وارد در بحث متعه نشو، و ما انت و ذاک، بعد بخوانید

س: شبیه به این روایت هم نسبت به بعضی از اصحاب ظاهراً دارد دیدید شما یا

ج: این طبیعی است بلی آقا

س: همین مسأله شبیه به همین که امام

س: شش تایی که تو وسائل بود که همین‌ها بود که خواندیم

ج: بعد دنبالش را بخوان

س: و ما انت و ذالک قد اغناک الله عنها قلت انما اردت ان اعلمها فقال هی فی کتاب علی علیه السلام فقلت نزیدها

ج: یعنی این ثابت است امیرالمؤمنین فرموده

س: نه دیگر اعلمها

ج: خب این هم حکمش چه است؟ ممکن است آن‌هم بگوید جایز است مستحب است به عکس این دلالت بر این که خودش مستحب است لیکن تو وضعت این جور، و ما انت تو نباید این کار را بکنی الآن مشکلاتش خیلی فراوان است این یک حکم ولایی است که برای شخص اوست اما هرکسی که بی‌نیاز شد فرض کنید دوتا زن گرفت یا سه تا از نظر مثلاً به قول خودشان قسمت‌ها بی‌نیاز شد بگوییم برای این دیگر استحباب برداشته شده بحث سر این است یا کراهت دارد این نکته فنی این است، س: این با یک روایت درست

ج: بحث این است که این یعنی این، فهم این متن حدیث جایی که آن حکم حکم ولایی است آن وقت حکم ولایی را هم تعمیم دادیم حتی جایی که ولایی شخصی است چون گاهی اوقات حکم ولایی نوعی است مثل همان قصه اسب، س: درست شد

ج: روشن شد، آن جا هم نمی‌توانیم بگوییم این، عفی عما سوی ذلک تخصیص زده که آقایون گفتند آن جا هم درست نیست تخصیص این جا هم تخصیص درست نیست

س: این را هم که شما تعبیر به ولایی کردید بهتر است تا حکومتی

ج: بلی،

س: همین که حکم ولایی فردی هست

ج: ما هم به اعتبار این که مثلاً ما معتقد هستیم حکومت مال اهل بیت است ولایت و حکومت یکی است و الا نه ولایی خب الآن پیش ما اصطلاحاً اوسع است دیگر حکومت یعنی تصدی خارجی و خلافت و عقد و بیعت و الی آخره اما ولایی نه آن ولایه الله هست من کنت

س: در احکام حکومتی عرضم این است که به صورت فردی

ج: چرا ممکن است حکومت بیاید دخالت

س:

۴۸: ۲۸

ج: بلی، نه ما چون ائمه علیهم السلام حکومت به آن معنی نداشتند و الا چون به آن معنی نبوده از این جهت آن وقت بحث ما سر این شد که وقتی از یک لسان متن فهمیدیم حکم ولایی است آن را با ادله احکام اولیه مقایسه نکنیم تمام بحث ما این شد،

س: البته این که شخصی بود

ج: همان دیگر ولایت شخصی خب می خواهیم این را بگوییم و بعد هم احتمالاً این مقدار از ولایت برای فقیه هم ثابت باشد یعنی فقیه هم می تواند تشخیص بدهد آقا شما که الآن شیعیان در کویت هستید این کار را نکنید مثلاً نماز جمعه نخوانید یا برای شخص معین که اقامه نماز جمعه می کند می گوید شرائطی پیش آمده که برای تو خطرناک است فعلاً شما نماز جمعه را نخوانید حکم شخصی می کند یا مثلاً برای یک شخصی حکم شخصی می کند که برای شما نماز شب واجب است حتماً باید بخوانید،

س:

۴۹: ۲۴

تو بحث نکاح هست دیگر بعض

۴۹: ۲۶

ولی تو رساله شان نمی نویسند

ج: حالا آن، این جا حکم ولایی نمی آید تخصیص بزند من می خواهم این را بگویم نمی آید نباید نسبت های که در فقه آمد در ادبیات قانونی،

س:

۴۹: ۳۹

ج: دو مقوله اند حکم ولایی غیر از حکم اولی است، نه این متن را با آن مقایسه بکنیم و نتیجه بگیریم کراهت که این را آقایون گفتند این نتیجه اش کراهت نیست این نتیجه اش برای علی ابن یقظین نباید این کار، امام فرمود نکن نکن، مثلی که در آن روایت هم دارد که گفتند پایت را بشور، که این هم تعجب کرد شست و بعد

۵۰: ۰

فرمودند نه، چون هارون آمد نگاه کرد دید نه مشغول پا شستنش است، فهمید که این شعیه نیست به اصطلاح سنی است البته می گویند اواخر هارون زندانش کرد ایشان را اما این که علی ابن یقظین در زندان مثلاً با مثلاً کشته شده باشد خیلی واضح نیست چون در بعضی از روایات دارد که حضرت موسی ابن جعفر ضمن له ان لایمسه الحدید یعنی کشته نشود، آن وقت اگر این باشد احتمالاً مراد موسی ابن جعفر تا وقتی حضرت زنده است چون موسی ابن جعفر صد و هشتاد و سه شهادت شان است هارون صد و نود و سه وفاتش است ده سال بعد از موسی ابن جعفر احتمالاً علی ابن یقظین زمان بعد از موسی ابن جعفر به حالا شهادت رسیده یا زندان بوده شهید شده یا به هر حال مثلاً در زندان اگر تازیانه ای خورده شلاقی خورده چوبی خورده ظاهراً احتمالاً اگر

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۹/۱۰/۲۰۲۲ - ۰۷/۰۸/۱۴۰۱

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۷

جلسه: ۲۴

.....
بخواهیم جمع بکنیم آن روایت ضمن له ان لایمسه الحدید مادام که حضرت موسی ابن جعفر هستند، ظاهراً شاید این طور باشد چون ابهام هم دارد یعنی نتیجه حال علی ابن یقطین،

س: نمی سازد

ج: بلی آقا

س: لایمسه الحدید نفیش نفی در واقع ظاهرش می فرماید

۱۷: ۵۱

که شما فرمودید

ج: بلی، بعید است

س: نهیش مثل همان نهی است،

ج: نه چون شخص است خطاب به شخص است، بعدش هم حضرت می فرماید من دعا کردم یعنی من خواستم شاید مراد این باشد که هر امامی یک شأن خاصی دارد در زمان من نمی خواهم این کار بشود و نمی شود حالا زمان حضرت رضا بحث دیگری است باید خود حضرت رضا تصمیم بگیرد، به هر حال احتمالاً این باشد البته خود من هم هنوز به این نتیجه واضح نرسیدم که آیا علی ابن یقطین کشته شد شهید شد یا زندان که نوشتند، و یا مثلاً به مرگ طبعی فوت کرد هنوز برای من روشن نیست لیکن علی کل حال بعد از موسی ابن جعفر است اگر چیزی بوده بعد از زمان حضرت موسی ابن جعفر است، زمان ایشان چیزی نبوده،

س: تعبیر حدید هم گاهی در ادبیات عربی غل و زنجیر هم معنی شده

ج: ممکن است حدید گاهی به معنایی، خب این دو مورد یک مورد احکام ولایی کلی بود یک مورد احکام ولایی شخصی بود که علمای ما جمع کردند به نظر ما جای جمع ندارد این بحثی تمام بحث ما، دقت فرمودید،

س:

۳۱: ۵۲

ج: دقت، آن وقت نتیجه اش این می شود که استحباب متعه مطلقاً به حال خودش می ماند ولو شخص فرض کنید از نظر به اصطلاح کذا احتیاجی نداشته باشد اما استحباب متعه به جای خودش می ماند اینی که آقایون نوشتند مع الاستغناء استحباب برداشته می شود بلکه کراهت می آید این مشکل است این تمام بحث ما این بود.

یک بحث دیگری در حکم ولایی هست دیگر امشب خیلی خسته شدم و آن این که حکم ولایی در موضوع حکم این یک کمی سخت است،

س: یعنی شب های دیگر بهش پردازیم

ج: بلی باید شب دیگر آن چون یک کمی مفصل هم هست این یکی طولانی تر است در موضوع هم می تواند حکم ولایی صادر بکند حالا همین روایت معروف علی ابن مهزیار که حضرت جواد نوشتند که در امسال بر شیعیان واجب می کنم که خمس را بدهند در این امور یکش هم میراث من لایحتسب است ما حرف مان این است که این ها حکم ولایی است، البته نوشتند عده ای ولایی لیکن به ذهن ما ولایی در موضوع است اصلاً، نه ولایی فقط در حکم باشد یک میراث من لایحتسب یکی الجایزه من

.....

الانسان التي لها خطر است الى آخره چند مورد را حضرت می فرمایند و بعدها هم اصحاب البته در خود روایت دارد انما اجب علی شیعتی، اجب علیهم فی عام هذا فقط دارد، می خواهی حالا بیاور اصل روایت را چون وقتی که نداریم همین اولش را بیاور روایت علی ابن مهزیار این روایت علی ابن مهزیار با طول و تفصیلش خیلی هم طولانی است خیلی نه، البته طولانی است نسبتاً از تهذیب شیخ است مرحوم کلینی این قسمتش را نیاورده، ذیلش یک قسمتی دارد ذیلش را کلینی آورده هنوز هم نفهمیدیم چرا صدرش را نیاورده که اهم مطلب است ذیلش، یک بحث های حدیث شناختی دارد که آن ها را حالا دیگر بگذار کنار خیلی حدیثی است که الآن بین علما محل بحث است که الآن چه کارش کنیم؟ می گویند میراث من لایحتسب یکی هم جایزه التی لها خطر که بعضی ها گفتند هدیه لها خطر این هدیه بزرگی باشد خمسش داده بشود بعضی ها هم خب مطلق هدیه گفتند این لها خطر خصوصیت ندارد، و تمسک به یک روایت دیگر هم در باب هدیه کردند علی ای حال مثل آقای خویی، علی ای حال این روایت به نظر ما جزو احکام ولایی است و نباید با ادله دیگر سنجیده بشود، لیکن نکته اش را آقایون هم نوشتند چون خود حضرت دارد انما اجب علیهم فی عام هذا و هی سنه مائین و عشرين تصادفاً این سال سال شهادت حضرت جواد هم هست، یعنی یک حکمی را که برای آن سال قرار دادند فقط برای همان یک سال بود، سال دویست و بیست وفات ایشان هم است شهادت ایشان دویست و بیست است

س: این از روایات تحلیل می آورند

ج: بلی، نه این نیست تحلیل نیست آوردی؟

س: بعضی ها آوردند تو روایت

ج: نه نه به اصطلاح اقلأ اولش را بخوان، می خواهم بگویم اولش حکم ولایی است بعد من یک توضیحی دارم که این حکم ولایی هم در حقیقت حکم ولایی در موضوع است یعنی انما غنمتم را دارد معنی می کند نه این که یعنی معنای غنیمت را چون نوشتند آقایون این هم از ابداعات بنده است انشاءالله،

س: به عنوان ولایت

ج: در موضوع

س:

۵۵: ۴۱

ج: انشاءالله ابداعی دقت این خیلی نکته لطیفی است یعنی من، چون احکام ولایی داریم ما، بحث ما سه قسمت را می خواستیم بگوییم یکی احکام کلی مثل همان قصه خیل، یکی ولایت شخص روی شخص که این نباید تأثیر روی حکم بگذارد یکی هم ولایت در موضوع این ولایت در موضوع طبعاً محدود است به حدود ولایت امام

س: خیلی جالب است

ج: بلی این، چون

س: بحث فقه در بحث احکام حکومتی بعضی ها می گویند در احکام وضعی جاری نیست اصلاً،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۹/۱۰/۲۰۲۲ - ۰۷/۰۸/۱۴۰۱

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۹

جلسه: ۲۴

ج: فرق نمی کند اصلاً نباید بررسی کرد دو عالم اند احکام اولی یک حساب است احکام ولایی هر نحوش که باشد عالمی، حالا خود اول حدیث را بخوان اشکال ندارد

س: بلی این در تهذیب باب الزيادات حدیث بیستم جلد ۴ صفحه ۱۴۱

ج: باب الزيادات هم آورده بلی

س: باب الزيادات علت جدا کردن از

ج: خود شیخ می گوید من اول خود کتاب مقنعه شیخ مفید را شرح دادم در ذیل احکامی که گفته روایت آوردند بعد برای این که کتاب من مستقصی باشد بقیه روایات را تو زیادات آوردم، به هر حال زیادات باب اصلی نیست حالا در کتاب فقیه که قبل از ایشان است و کافی که قبل از ایشان است غالباً باب نواذر دارند شیخ باب نواذر ندارد زیادات مثل نواذر نیست اما مثل متن هم نیست یک چیز مابینهما است حالا آن بحث زیاداتش هم خودش یک مشکل دارد به جای خودش بفرماید آقا، س: ایشان قبلش یک توضیحی دادند در مورد این که تحلیل خمس مربوط به مناکح است نه به اموال قال الشیخ رحمه الله بعد هم ارشدک الله،

ج: مثل همین تحلیلی که شما گفتید معلوم می شود عده ای تحلیل

س: انما قدمته فی هذا الباب من الرخصة

ج: این را اشتباه چاپ کرده انّ ما قدم باید منفصل باشد، انما را با هم وصل کرده، انما متصل داریم منفصل داریم،

س: شاید هم خود انما باشد

ج: ما، باید منفصل باشد

س: نه منفصل چاپ شده

ج: منفصل چاپ شده

س: همین طور خواندم من،

ج: نه متصل خواندید بلی

س: شما انما گفتید

ج: بلی قاعداً باید منفصل چاپ بشود، ان ما قدمنا،

س: و اعلم ارشدک الله ان ما قدمته فی هذا الباب

س: یک دستی می خواستید بکشید

ج: یک چایی هم بخوریم مثلاً در بحث،

س: فی هذا الباب

۵: ۵۸

الرخصة فی تناول الخمس فی التصرف فيه انما ورد فی المناکح

ج: این جا متصل است انما این جا متصل است،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۹/۱۰/۲۰۲۲ - ۰۷/۰۸/۱۴۰۱

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۰

جلسه: ۲۴

س: للعلّة التي سلف ذكرها في الآثار عن الأئمة عليهم السلام،

ج: سلفت یعنی در همان باب اصلی در آن جای که شرح کتاب مقنعه است

س: لتطیب ولادۀ شیعه، و لم یرد فی الابواب، فما

۳۰: ۵۸

ان یتقدم مما جاء فی التشدید فی الخمس و الاستبداد به فهو مختص بالاموال يدل علی هذا ما رواه محمد ابن الحسن صفار عن احمد ابن محمد

ج: از منفرّدات شیخ است شیخ اصولاً از صفار که نقل می کند اولاً کلینی که نقل نمی کند صدوق هم یک چیزهای دیگر از صفار نقل می کند شیخ خیلی از صفار نقل می کند زیاد دارد البته شاذ هم دارد غیر شاذ هم دارد مثل سعد نیست سعد شذوذش زیاد است اما به هر حال خیلی مورد چیز نبوده، یعنی خیلی مورد اعتنای که کلی که مثلاً بگوییم بیاورد نبوده، بفرمایید

س: منصف بوده کتابی

ج: تقریباً به ذهن می آید نه مصنف بوده طبق احکام بوده ابواب بوده به اصطلاح شیخی نبوده که هرچه گفته باشد قبول بشود، چون شیوخ را ما به دو دسته تقسیم می کنیم ممکن است شیخ هم باشد مشهور هم باشد اما این طور نباشد که هرچه گفت قبول است کلامش قابل مناقشه است مثل نوادر الحکمه محمد ابن احمد با این که ایشان شیخ است و معروف است و کتابش معروف لیکن مثلاً ابن الولید عده ای را ازش استثناء کرده این اصطلاح بنده است اما خود ابن الولید را کسی استثناء ازش نکرده، ابن الولید جزو این هاست و لذا صدوق هم می گوید هرچه استادام گفت من قبول دارم این نکته اش این است ابن الولید جزو مشایخی است که یتلقى عنهم، اما محمد ابن احمد جزو مشایخی نیست که یتلقى عنهم، قابل مناقشه است جزو

۶۰: ۰

مثلاً فرض کنید حسین ابن سعید جزو مشایخی نیست که یتلقى عنهم ممکن است در کتابش آورده باشند قبول نکنند، دقت می کنید بفرمایید،

س: بلی عن احمد ابن محمد و عبدالله ابن

ج: جعفر

س: جعفر عن علی ابن مهزیار

ج: احمد ابن محمد و عبدالله برادر هستند احمد اشعری برادرش عبدالله ابن محمد آن هم اشعری است دیگر هر دو برادر هستند، احمد ابن محمد ابن عیسی و عبدالله ابن محمد ابن عیسی این دو تا برادر که در قم بودند در اهواز با علی ابن مهزیار ملاقات کردند این را نقل می کند که من نامه نوشتم به حضرت و حضرت این طور جواب فرمودند حالا من اولش را می خوانم بلی اول،

س: کتب الیه ابو جعفر علیه السلام و قرئت انا کتابه الیه فی طریق مکه قال الذی اوجبت فی سنتی هذه

ج: ببینید الذی اوجبت فی سنتی هذه، دقت کنید

س: و هذه سنۀ عشرين و مأتین فقط

ج: فقط این را آقایون ملتفت نشدند این حکم ولایی است

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۰۲۲/۱۰/۲۹ - ۱۴۰۱/۰۸/۰۷

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۱

جلسه: ۲۴

س: بلی

ج: بعد می فرماید لعلّه اذکرها فیما بعد من می گویم چه نکته ای حالا تصادفاً آن سال شهادت حضرت هم هست،

س: عجیب است لمعنی من المعانی اکره

ج: اکره

س: اکره تفسیراً معنا کله خوفاً من انتشار و سوف افسر لک بعضه انشاءالله تعالی

ج: واضح است، لسان واضح است لسان ولایی است فردا شب انشاءالله و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.